



## تاریخ علم کلام - مدرسه‌ی مدینه

جلسه ۶۰؛ نهم اسفند ۱۳۹۶

دکتر محمدتقی سبحانی

### ❖ مقدمه

بحث ما در باب تاریخ اندیشه شیعه بر محوریت امامت امام سجاد علیه‌السلام به تدریج رو به پایان است و دلمان می‌خواهد در یکی دو جلسه آینده تا پایان سال این بحث را تمام کنیم.

نکات ریز و جزئی در این زمینه فراوان است ولی به نظر می‌رسد آن طرح کلی این دوره تاریخی و تحلیل عمومی که باید از این بحث ارائه داد اهمیتش مهم‌تر از اجزائی است که در این باب می‌توان گفت.

بحث اخیر ما این بود که بر اساس تقسیم‌بندی کسانی که با امام سجاد علیه‌السلام ارتباط داشتند یا حضرت با آنان تعامل اجتماعی داشته است رده‌بندی و طبقه‌بندی کنیم و نشان بدهیم ارتباط آن حضرت به صورت لایه به لایه با اندیشه‌های گوناگون نشان‌دهنده یک تدبیر و نگرش اجتماعی و مدیریتی در سیره آن حضرت است.

اشاره کردیم که از دیدگاه ما بنا به نظریه‌ای که از آغاز مطرح کردیم این تدبیر و مدیریت جهت و هدفش به سمت تشکیل جامعه شیعی و پایه‌گذاری یک امت حقیقی در درون جامعه و محیط جغرافیایی اسلامی است.

همان‌طور که قبلاً وعده کرده بودم می‌خواهم بر اساس یک نظریه جامعه‌شناسی و یک تحلیل جامعه‌شناسی مدعای خودمان را که اعتقاد داریم جامعه سیاسی اعتقادی شیعه در این دوره تاریخی شکل گرفت موجه و مدلل کنیم و بر اساس یک تحلیل و نظریه نشان بدهیم که می‌توان عناصر تاریخی و گزارش‌هایی که در اختیار داریم و آن چیزی که در حقیقت در متن تاریخ تشیع رخ داد را بر اساس این مدل و با هدف تشکیل جامعه سیاسی اعتقادی شیعه تبیین کنیم.

### ❖ ماهیت جامعه زمان امام سجاد علیه السلام

آنچه امروز می‌خواهم عرض کنم و یکی دو جلسه می‌خواهیم این نظریه را با حیات فرهنگی و اجتماعی امام علیه‌السلام تطبیق بدهیم بحثی است که در جامعه‌شناسی مطرح است. البته در قدیم در باب ماهیت جامعه و یا نظم اجتماعی این مسأله مطرح بوده است.

می‌دانیم که یکی از پایه‌های اصلی نظریات جامعه‌شناسی چیزی است که به نام نظریه نظم از آن یاد می‌کنند؛ یعنی معتقدند اولین نکته‌ای که در نظریه جامعه‌شناسی باید به آن پرداخت این است که بگوییم که اساساً جامعه چیست و مهم‌تر این که جامعه چگونه تشکیل می‌شود؟ و با این پایه تحلیل است که می‌توانیم بگوییم جامعه اسلامی چیست؟ جامعه شیعی چیست؟ و تشخیص بدهیم که آیا واقعاً آنچه را در تاریخ تشیع این دوره تاریخی ظهور کرد می‌توان نامش را جامعه گذاشت؟ این ادعایی که ما می‌کنیم که شکل و تگون جامعه شیعی است درست یا نه؟ این چیزی است که به‌عنوان نظریه نظم یا نظم اجتماعی از آن یاد می‌شود.

این بحث از قدیم هم مطرح بوده است. این که خیلی‌ها می‌گویند ابن خلدون پدر جامعه‌شناسی علم جدید است نه به این دلیل که او تحلیل‌های جامعه‌شناختی ارائه داده است. اصلاً در مقدمه او چنین

چیزی نیست. آنچه او را به‌عنوان یک جامعه‌شناس ممتاز کرده است نظریه نظم او است و می‌دانیم بر اساس همین نظریه خودش کل تاریخ خلافت را مشروع کرد؛ یعنی تحکیم نظریه خلافت آن‌هم بر مبنای نظریه سنت و جماعت و با دفاع از کل تاریخ خلافت اسلامی، همگی را بر اساس یک نظریه جامعه‌شناسی ارائه داد که همین نظریه نظم است.

ابن خلدون معتقد بود که جوامع بر اساس عصبیت چند احتمال می‌دهد و در آخر به اینجا می‌رسد که قوام نظم اجتماعی بر اساس عصبیت است و جوامع بر اساس عصبیت شکل می‌گیرند. عصبیت را این‌گونه تعریف می‌کند: مجموعه ارزش‌هایی که در یک قوم نهادینه شده است به‌طوری که عناصر و اجزاء آن جامعه بر محور آن ارزش‌ها وفاداری خودشان را به حاکمیت با محور قدرت و وفاداری‌شان را نسبت به قوانین اعلام و اعمال می‌کنند.

خواهم گفت این نظریه‌ای که می‌خواهم از آن دفاع کنم و جدید است دقیقاً با نظریه ابن خلدون هماهنگ است؛ یعنی اگر بخواهیم ابن خلدون را تطبیق کنیم و در دوره جدید تفسیر کنیم همان چیزی است که به‌عنوان نظریه وفاق اخلاقی و وفاق ارزشی تبیین کنم.

دوستانی که در عرصه تاریخ تفکر شیعه کار می‌کنند این مسأله را توجه داشته باشند که معمولاً در تبیین‌هایمان بهره‌مند از نظریه نیستیم و نمی‌توانیم یک بنیادی را پایه‌گذاری کنیم و بر اساس آن تاریخ فرهنگ و تاریخ تفکر و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام را توضیح بدهیم. گاهی اوقات برخی افراد آن را حرام نیز می‌دانند. نظر ما این نیست. به نظر ما تحلیل بدون نظریه ممکن نیست. باید یک چارچوب داشته باشید تا بتوانید نشان بدهید که رفتار یک شخصیت یا جمعی از انسان‌ها در یک گوشه‌ای از تاریخ چگونه بوده است و چه فرآیندی داشته است؟

و واقعاً بحث مقدمه ابن خلدون از این جهت خواندنی است. در جهان بیرون از ایران ابن خلدون بسیار مورد توجه قرار گرفته است و شاید صدها مقاله در مورد مقدمه او نوشته شده است.

می‌دانیم ابن خلدون درست همان مسأله ای را داشت که ما امروز در باب تاریخ سیره اهل بیت علیهم السلام و تفکر شیعه داریم. ابن خلدون عالم بزرگی در مغرب زمین و در دستگاه بنی‌امیه در حوزه مغرب زندگی می‌کرد. نظام خلافت بنی‌امیه در مغرب فروریخت که ابن خلدون در آخرین مرحله از این مراحل زندگی می‌کرد. تاریخی که ابن خلدون نوشت تاریخ نبود از مقدمه‌اش گویا است که تاریخ نمی‌نویسد. او می‌گوید می‌خواهم تحلیل کنم که بر سر این نظام اجتماعی تاریخ خلافت چه گذشت؟ و چرا ما خلافت اسلامی را از دست می‌دهیم؟ از این جهت به نظریه‌ای می‌پردازد و می‌خواهد در تاریخ، آن نظریه خودش را تطبیق کند؛ یعنی کل تاریخ خلافت اسلامی را بر اساس این نظریه تحلیل کند. می‌خواهم عرض کنم که ارزش نظریه‌ها در تحلیل تاریخی مهم هستند.

از اینجا استفاده می‌کنم و این مقطع دوران حضور بخصوص دوران امام سجاد علیه‌السلام و بخصوص دوران صادقین را توضیح بدهم نظریه‌ای است که امروز به‌عنوان نظریه‌های وفاق معروف است. این نظریه‌های وفاق در مقابل نظریه‌هایی است که به‌عنوان قرارداد اجتماعی و یا نظریه قدرت مطرح می‌شود.

اگر بخواهیم نگاه تاریخی داشته باشیم می‌دانید در دوره جدید اولین کسی که در این باب سخن گفت توماس هابز بود. او اعتقاد داشت که نظم اجتماعی بر محور علائق و امیال شخصی به وجود می‌آید. انسان‌ها با منفعت‌های شخصی‌شان وارد حوزه اجتماعی می‌شوند و جامعه که شکل می‌گیرد بر اساس امیال است. او معتقد بود که امیال انسان‌ها بر محور کاملاً شهوت شخصی است و انسان‌ها با محور

شهوت است که حاضر می‌شوند با دیگران همکاری کنند و اگر این محور شهوت نبود هیچ همکاری صورت نمی‌گرفت. اگر جامعه‌ای نیز شکل می‌گیرد بر این اساس است که اعضاء جامعه احساس می‌کنند با هم‌آوایی و همکاری و تشکیل جامعه بهتر می‌توانند امیال شهوانی خودشان را تأمین کنند. کاملاً یک نگاه فردگرایانه و مادی‌گرایانه ای است.

بر این اساس، او می‌گفت انسان‌ها عقل دارند ولی عقل انسان‌ها عقل سنجش‌مند است. آن‌ها محاسبه می‌کنند که بهترین راه برای رسیدن به امیالشان چیست؟ می‌دانید که توماس هابز جزو کسانی بود که خیر اخلاقی را تمایلات، می‌دانست.

می‌دانید این نظریه بعداً توسط اسپنسر تقویت شد. نظریه قرارداد اجتماعی گفته شد که مبنایش این بود که چون انسان‌ها می‌خواهند به امیالشان برسند و وقتی به تعامل می‌رسند دچار تعارض و تزاخم می‌شوند و درگیر می‌شوند و برای این که درگیری‌های خود را حل کنند به قرارداد اجتماعی روی می‌آورند.

اجتماع و جامعه بر محور قرارداد است. توافق می‌کنند که بر اساس این قوانین عمل کنند تا بیشترین نفع را به همه برسانند. هابز یک شعار داشت. می‌گفت جنگ همه علیه همه. می‌گفت انسان‌ها دشمنان یکدیگر هستند. انسان‌ها حیوان هستند و می‌خواهند یکدیگر را بدرند. این درنده‌خویی از ذات انسان بیرون نیم‌رود. نهایت چیزی که این درنده‌خویی را کنترل می‌کند قراردادها است.

اسپنسر بر اساس نظریه هابز بحث قراردادهای اجتماعی را مطرح کرد و گفت: انسان‌ها بر اساس قراردادها جامعه می‌سازند و اگر آن میل‌ها و جنگ‌ها و تزاخم منافع نبود و به قرارداد اجتماعی منجر نمی‌شد چیزی بنام جامعه شکل نمی‌گرفت.

می‌دانید بعدها کسانی مانند مارکسیست‌ها و جریان‌های چپ و برخی از جریان‌های راست لیبرال همین را بر محور مفهوم قدرت توسعه داده‌اند؛ که این قدرت است و قدرت حاکم است و قدرت را باید تعریف کنیم.

در مقابل این نظریه دورک هابیم که از جامعه‌شناسان مهم معاصر است نظریه قراردادهای اجتماعی را نقد کرد. وقتی می‌گوییم جامعه سیاسی شیعه بر یک مفهوم دقیق علمی استوار است.

دورک هابیم نظریه قراردادهای اجتماعی را نقد کرد. حدوداً هشت اشکال می‌کند. یکی این که گفت قراردادهای اجتماعی در بستر مجموعه‌ای از عرف و قوانین شکل می‌گیرد. اگر دو نفر با یکدیگر یک سری قوانین و قواعد عام را قبول نداشته باشند حاضر نیستند با هم قرارداد ببندند. به تفصیل در این مورد صحبت کرد.

گفت قرارداد مبتنی بر یک تفاهمی است در مورد ارزش‌های بنیادین. همین که افراد وفادار نسبت به آن قانون هستند و حاضر می‌شوند یکدیگر را بپذیرند تمام این‌ها در یک بستری رخ می‌دهد که حاکم بر قراردادهای اجتماعی است و آن بستر است که اساس تشکیل جامعه را شکل می‌دهد و اگر آن نباشد قرارداد نیز شکل نمی‌گیرد.

پس این که شما می‌گویید جامعه بر اساس قرارداد است اشتباه می‌کنید زیرا خود قرارداد مبتنی بر یک سری اصول بنیادین است.

از اینجا نقد نظریه‌های نفی گرا یا قرارداد محور به وجود آمد و بعداً در همین دهه‌های اخیر تالوت پارسونز مهم‌ترین کسی است که نظریه دورک هایم که نظریه ارزش محور است و معتقد به وفاق اخلاقی در جامعه هستند و به نام نظریه‌های «وفاق ارزشی» از آن یاد می‌کنند به وجود آمد.

معمولاً این مباحث در کتاب‌های جامعه‌شناسی آمده است ولی نظریه پارسونز در کتابی که آقای گی روشه به نام جامعه‌شناسی پارسونز نوشته است و آقای دکتر نیک گهر از مترجمین بسیار قوی آن را ترجمه کرده است آمده است. در آن کتاب مفصلاً توضیح داده است پارسونز نظریه وفاق اخلاقی و وفاق ارزشی را بسط و توسعه داد.

می‌خواهم بگویم این نظریه یک نظریه جاافتاده و مورد قبول است. اجزاء و عناصرش بماند ولی هدف من بیان ایده اصلی این نظریه است.

این نظریه می‌گوید جامعه بر محور ارزش‌های مرکزی است که بنیان دارد و اگر ارزش‌های مرکزی را از یک جامعه بگیری آن جامعه هویت خود را از دست می‌دهد.

یکی از کسانی که این نظریه را خوب توضیح داده است ادوارد شیلز است که مقاله او بسیار معروف شده است. در کتاب جامعه‌شناسی مدرن عین مقاله ترجمه شده است. عنوان مقاله «مرکز و حاشیه» است که به نظرم تعبیر زیبایی است. هم تعبیر زیبا و هم تحلیل کوتاه و درعین حال گویا است. دعوت می‌کنم که حتماً این مقاله را بخوانید. این جوهره نظریه‌های جامعه‌شناسی است که جامعه را بر محور ارزش‌های مرکزی معنا می‌کند. اگر بخواهم این نظریه را در چند اصل خلاصه کنم که بعداً بخواهم نشان دهم که در جامعه شیعی دوران پس از عاشورا دقیقاً این اتفاق افتاد و آن چیزی در شیعه پس از عاشورا می‌بینیم شکل‌گیری یک جامعه ست و چگونه ائمه علیهم‌السلام با بردن از نظام حاکمیت سیاسی در ظاهر در

این جامعه‌ای که همه قدرت از آن دیگری است و همه قوانین از سوی دیگری تعیین می‌شود ولی آن‌ها در درون همین جامعه جامعه‌ای شکل می‌دهند با همان قوانین خودش و می‌تواند نام او را کاملاً یک جامعه گذاشت و نشان داد که این جامعه شیعی منحل در جامعه سیاسی بنی‌امیه و بنی‌عباس نیست.

می‌خواهم نشان بدهم که اگر به هارون الرشید می‌گفتند تو اینجا نشستی و به‌ظاهر بر شرق و غرب حکومت می‌کنی ولی موسی بن جعفر علیه‌السلام در مدینه شرق و غرب شیعه را هدایت می‌کند معنایش چیست؟ بر اساس این مدل کاملاً قابل توضیح است. اگر می‌بینیم که ذهبی در مورد امام سجاد علیه‌السلام می‌گوید و له الامامه العظمی. امام سجادی که در همان روز اول می‌فرماید: ارتد الناس بعد الحسین الا اربع چهار نفر فقط یار هستند و در مکه و مدینه مجموعاً بیست یار نیز نداریم چگونه می‌شود این شخصیت بعد از این دوران به‌جایی می‌رسد که آن شرایط به وجود می‌آید و حتی مخالفین به آن جایگاه معترف‌اند. می‌دانید که ذهبی داستان فرزندق را همین‌جا نقل می‌کند که «لعلمه و فضله». شما می‌بینید در آنجایی که ولیعهد سیاسی مقتدر هشام بن عبدالملک می‌خواهد حجر الاسود را با همه آن گاردش زیارت کند نمی‌تواند ولی امام سجاد علیه‌السلام بدون هیچ یار و یآوری به‌ظاهر گاردی می‌رود و مردم تمام راه را باز می‌کند.

یعنی این جایگاه و قدرت سیاسی مرهون شکل‌گیری این جامعه است؛ یعنی جامعه‌ای که به‌ظاهر قدرت سیاسی ندارد ولی تمام عناصر تشکیل‌دهنده یک جامعه در درون جامعه شیعه آخر امامت امام سجاد علیه‌السلام را دارد.



**سؤال:** چه چیزی تعیین می‌کند که همه جوامع از یک قانون واحد پیروی کنند؟

**پاسخ:** این بحث جامعه‌شناسی است. نمی‌خواهیم بگوییم یک قانون صددرصدی ولی هسته شکل‌گیری همه جوامع یکی است زیرا رفتارهای واحد از خودشان بروز می‌دهند و نحوه زوال و شکل‌گیری آنها یکی است و اگر این را هم بردارید علم جامعه‌شناسی شکل نمی‌گیرد.

چرا می‌گویید که در روان‌شناسی قوانین بدن انسان‌ها یکی است؟ مبنای تحلیل علمی این است که نقطه‌های مشترک و هسته‌های واحد را بر روی پدیده‌های عینی شناسایی می‌کنید و وقتی نظریه می‌دهید تطبیق می‌شود. می‌گویید این تحلیل را از زبان انسان دارم و وقتی برخورد می‌کنم می‌بینیم در اکثر موارد جواب می‌دهد. جامعه‌شناسی نیز همین است.

چنانکه در تاریخ نیز همین‌طور است و بدون یک سری قوانین مشترک برای انسان‌ها و مناسبات نمی‌توانید تحلیل کنید. در جامعه‌شناسی نیز همین‌طور است. فرض بر این است که جامعه به لحاظ ساختار و کارکرد یک ویژگی‌هایی دارد و از قوانینی تبعیت می‌کند که مشترک است و بر اساس همین قوانین مشترک است می‌توانیم تحلیل علمی کنیم. میزانی که این نظریه‌ها موافق درمی‌آیند و می‌توانند پدیده‌ها را توضیح بدهند آن نظریه موفق‌تر از آب درمی‌آید و به‌عنوان یک نظریه علمی حساب می‌شود. این قانونی است که در هر دانش انسانی و غیرانسانی باید در نظر بگیرید و همیشه نیز گفته‌اند که نظریه‌ها و تحلیل‌های علمی برای منضبط کردن همان داده‌ها است. نمی‌خواهیم بگوییم یک قوانینی صد در صد حاکم است. یک قوانینی وجود دارد و بر اساس این نظریه‌ها سعی می‌کنیم فهم‌پذیرتر کنیم.

این سؤال مطرح است که چگونه یک جامعه شکل می‌گیرد؟ یک جامعه‌ای فرومی‌ریزد و جامعه جدیدی شکل می‌گیرد و در یک نقطه‌هایی به زوال می‌رسد و دارای یک سری اضطراب‌ها و بحران‌ها است. این کار جامعه‌شناسی است. ما هم در دوران گذشته در تحلیل تاریخی با همه این سؤالات مواجه هستیم؛ یعنی سؤال محوری و مرکزی ما در اینجا (زندگانی امام سجاد علیه‌السلام) همین نکته است امامی که در بستر تاریخی می‌بینیم با آن نقطه‌ضعف دارد تعامل اجتماعی ایجاد می‌کند و بعد به نتایج نگاه می‌کنیم که چطور می‌شود جامعه شیعی به یک نقطه‌ای می‌رسد که همه مؤلفه‌های نظام اجتماعی را دارد. این نیازمند یک تحلیل اجتماعی است.

از اینجا است که به نظریه‌ها مراجعه می‌کنیم تا ببینیم چقدر می‌توانیم پدیده‌های آن زمان را توضیح بدهیم.

### ❖ ارکان نظریه وفاق ارزشی

اعتقاد نظریه وفاق ارزشی بر این است که شکل‌گیری جامعه بر اساس یک نظام ارزشی مشترک در جامعه است. اساساً جامعه با پذیرش این ارزش‌های مرکزی است که پیوند می‌خورد و ثبات پیدا می‌کند و احیاناً اگر از بین می‌رود به دلیل واگرایی از این مرکز است. این نظریه مرکز و حاشیه چند رکن اصلی دارد و ابتدا این رکن‌ها بشمارم و ببینیم چقدر می‌توانیم حیات امام سجاد علیه‌السلام و جامعه شیعی آن دوره را بر این اساس تحلیل کنیم:

۱- همیشه جوامع دارای یک مرکز و یک پیرامون هستند و آن پیرامون و لایه‌های پسین در جامعه همیشه از طریق پیوند خوردن با آن منطقه مرکزی است که انسجام و یکپارچگی و هم رفتاری خودش را نشان می‌دهد.

۲- جامعه برخلاف تلقی عادی ما یک زیست محیط مکانی و جغرافیایی نیست.

معمولاً در یک نگاه ساده جامعه را یک محیط جغرافیایی می‌دانیم. این نظریه چنین اعتقادی ندارد. در مورد مرکز و هم در مورد حاشیه چنین نظری دارد. البته درست است که هر جامعه نوعی حدود و ثغور مکانی دارد ولی ماهیت جامعه مکانی نیست. ماهیت جامعه مجموعه‌ای از آن نهادها و مناسبات و افرادی که در آن نقش ایفا می‌کنند. ممکن است در آن جامعه کسانی در محیط مکانی حضور دارند که وابسته به این جامعه نیست و کسانی هم هستند که در بیرون محیط مکانی هستند ولی با آن جامعه ارتباط دارند. پس هم جامعه یک زیست محیط مکانی نیست و هم مرکز و حاشیه‌اش را نباید مکانی تعریف کرد.

۳- عضو یک جامعه به میزان رابطه‌ای است که میان آن فرد و آن منطقه مرکزی برقرار می‌شود.

اگر یک فردی در یک شهر دیگری است ولی با منطقه مرکزی آن جامعه ارتباط برقرار می‌کند و نظام قوانین آن جامعه را می‌پذیرد و هم‌آوایی می‌کند عضو این جامعه تلقی می‌شود.

#### ۴- منطقه مرکزی بیش از آن که یک جنبه جغرافیایی داشته باشد از سنخ مقوله‌های ارزشی

##### باوری و نگرش است.

یک مجموعه‌ای نمادها و ارزش‌ها و مطلوبیت‌ها و آرمان‌ها و اصول اخلاقی به معنای عام هسته اصلی و مرکزی یک جامعه را تشکیل می‌دهند. این بحث همین طوری به وجود نیامده است. این از نقد نظریات مختلف در حوزه تعریف جامعه به وجود آمده است. پس این که می‌گوییم جامعه یک منطقه مرکزی دارد آن مجموعه ارزش‌های محوری است که همه اجزاء جامعه بر محور آن ارزش‌ها با هم پیوند می‌خورند. چرا این‌ها را اصلی و مرکزی می‌گوییم؟ زیرا گفته می‌شود این‌ها ارزش‌هایی هستند که اولاً غایی هستند یعنی تمام مناسبات اجتماعی بر اساس آن ارزش‌ها است که سنجش و داوری می‌شود و غیرقابل تحویل به ارزش‌های دیگر است. خیلی از ارزش‌ها در مناسبات بین اثنی شکل می‌گیرد ولی عند التزاحم به ارزش‌های دیگر، تعریف می‌شود. در مناسبات شخصی خودمان وجود دارد. دو همسایه ارزش‌های متنوعی دارند ولی همه این ارزش‌ها بر اساس یک ارزش‌های غایی تنظیم می‌شود که ارزش‌های ثابت و غیرقابل تحویل است. در این نظریه گفته می‌شود که این ارزش‌ها بروز عملی و عینی دارد. یک سری مطالعات بعدی انجام شده است که به آن استناد شده است که وقتی در جوامع بر روی این نوع ارزش‌ها مطالعه می‌کنند می‌بینند یکی از ویژگی‌های این ارزش‌ها بروز عملی است؛ یعنی مردم و نهادها بر اساس همین ارزش‌ها کنش و واکنش می‌کنند و می‌شود از طریق مناسبات اجتماعی، این ارزش‌ها را بازشناسی کرد.

## ۵- جامعه متشکل از مجموعه‌ای زیر نهاد است.

به تعبیری خورده نهادها. اگر جامعه را یک نهاد کلان به حساب بیاوریم در درون خودش نهادهای جزئی‌تری را دارد؛ مثلاً نهاد آموزش و پرورش و سیاست و خانواده. هرکدام از این نهادها سازمان‌هایی در درون آن هستند. در شکل قدیم اگر نگاه کنیم این‌ها بسیار ساده‌تر تحقق پیدا می‌کند. تمام ارزش‌هایی که در درون این زیر نهادها وجود دارد وقتی از نظر جامعه‌شناسی تحلیل شده است این گروه معتقدند تمام این ارزش‌های خورد در نهایت از آن ارزش‌های محوری و اساسی تبعیت می‌کند. اصلاً قوام ملاک‌های داوری در این نهادهای جزئی به نهادهای کلی برمی‌گردد. در اقتصاد قوانینی که در اقتصاد یک جامعه وجود دارد تابعی است از آن ارزش‌های کلی که در آن جامعه وجود دارد. آن ارزش مرکزی به صورت جزئی به این نهادهای مختلف جهت و قوام می‌دهد.

## ۶- اقتدار

تقریباً همه نظریات اجتماعی یکی از اصولشان برای جامعه مفهوم اقتدار است که بدون این مفهوم هیچ جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد. اقتدار چیست؟ بعداً مفهوم ولایت را توضیح می‌دهم که اگر یک امام حاکمیت سیاسی ندارد یعنی ولایت سیاسی ندارد؟ می‌خواهم بر اساس این نظریه نشان بدهم که این طور نیست. اصلاً مقوله اقتدار سیاسی به معنای قدرت بر اساس تحکم و زور نیست. مسأله ولایت سیاسی بسیار پیچیده‌تر و دقیق‌تر است که به مفهوم اقتدار گره می‌خورد. اقتدار در یک جامعه چیست؟ برخی آن را به قدرت سیاسی وابسته می‌دانند؛ یعنی کسی که می‌تواند در مقابل دیگران اعمال زور کند. این نظریه معتقد است اساس اقتدار مبتنی بر ارزش‌های مرکزی است. اصلاً وقتی در جامعه می‌گویید حرف یک کسی نافذ است یا حرف این مجموعه نفوذ دارد و مشروعیت دارد تابع

این است که آن مجموعه از یک ارزش‌هایی تبعیت می‌کنند یا تمثیل یک ارزش‌هایی هستند که توسط اکثریت آن جامعه به هر دلیلی مقبول هستند؛ یعنی مشروعیت آن حکم به مشروعیت آن ارزش‌های اجتماعی برمی‌گردد. در این نظریه معتقدند این که دولت‌ها و حکومت‌ها سعی می‌کنند برای اقتدار و نفوذ خودشان غیر از زور سیاسی و نظامی سعی کنند فرهنگ‌سازی کنند مبنای اعتقادی و ارزشی و اخلاقی بسازند به همین دلیل است که هیچ‌وقت قدرت و اقتدار صرفاً بر پایه زور نیست و اگر زور نتواند مشروعیت اخلاقی و فرهنگی پیدا کند جایگاه اقتدار فرومی‌ریزد. تحلیل‌های این نظریه این است که چرا یک حاکمیت از بین می‌رود و دیگران سر جای آن می‌آید؟ تحلیل آن بر اساس انتقال ارزش‌ها است. جامعه دیگر این ارزش‌های حاکم را قبول ندارد. ارزش‌ها که تغییر کرد اقتدار و مشروعیت و تبعیت‌پذیری از بین می‌رود و پل‌های اجتماعی از بین می‌رود و جامعه از هم می‌گسلد. مفهوم اقتدار که بحث بسیار مفصلی دارد بر محور همین ارزش‌های مرکزی است. یک نکته‌ای در همین بحث اقتدار مهم است بحث نخبگان است. این نظریه معتقد است جامعه به‌صورت کلی و نهادهای زیرمجموعه جامعه که بر محور اقتدار پیوند اجتماعی می‌خورند مثال و نمونه و تجلی عین این ارزش‌ها و اقتدار در نخبگان است و این نخبگان که گاهی اوقات در قالب یک فرد یا یک گروه بروز پیدا می‌کند در اعمال اقتدار نقش ایفا می‌کنند. می‌گویند چه در جوامع قدیم و چه در جوامع جدید، فرق نخبه یا گروه نخبگان آن نقطه مرکزی اعمال اقتدار است و اگر آن نخبگان پذیرفته می‌شوند تابع آن پذیرشی است که از ارزش‌های مرکزی وجود دارد؛ یعنی علت این که این گروه را به‌عنوان تجلی اقتدار می‌پذیریم به این دلیل است که در ارزش‌های این گروه وجود دارد که این‌ها حامل ارزش‌های پدران ما هستند. یا مثلاً دارای یک ارزش ملی هستند که به این‌ها منتقل شده است یا دارای یک ارزش دینی هستند که به این گروه منتقل شده است.

نخبگان به‌تنهایی به‌عنوان یک فرد ارزشی ندارند. بر روی مفهوم نخبه کار شده است. این‌ها نشان می‌دهند که مقوله نخبگی که محور حرکت‌های اجتماعی است بر محور آن ارزش‌ها است که نخبگی شکل می‌گیرد. شخص آن‌ها مهم نیستند بلکه شخصیت اجتماعی و فرهنگی آن‌ها است که نقش‌های اجتماعی به آن‌ها می‌دهد. پس باز در اینجا در مفهوم نخبگی در کنار اقتدار، ارزش‌های مرکزی مهم هستند.

## ۷- ارزش‌های ثانوی

این‌ها معتقدند که در جامعه با نظام ارزش‌ها مواجه هستیم. از یک ارزش‌های ثابت بالا تا ارزش‌های لایه‌های بعد که به این‌ها ارزش‌های ثانوی گفته می‌شود. ارزش‌های ثانوی که به‌صورت مباشرتاً با آن‌ها سروکار داریم مشروعیت و اهمیتش و نقش اجتماعی‌اش به ارزش‌های مرکزی برمی‌گردد؛ مثلاً من و شما در یک اداره یا سازمانی کار می‌کنیم و یک سری اصول و قواعدی داریم که ما را با هم پیوند می‌زند. جایگاه‌ها را تعیین می‌کند و نقش‌ها را نشان می‌دهد و نظام قوانین و مقررات را تعیین می‌کند. تا مادامی که این سازمان در یک جامعه معنا می‌شود این ارزش‌های ثانوی که ما با آن کار می‌کنیم مشروعیت و چارچوبشان به ارزش‌های مرکزی برمی‌گردد. اگر این ارزش‌های مرکزی باشند و آن را تغذیه کنند این ارزش‌ها پایدار هستند ولی اگر از بین برود این‌ها لااقل به‌عنوان جزئی از یک جامعه تلقی نمی‌شود. در این تحلیل جامعه به‌عنوان عنصر اصلی حیات واقعی ما یعنی آنجایی که از خودمان تعریفی ارائه می‌کنیم و ارتباط خودمان را با دیگری مشخص می‌کنیم و نظام قوانین و مقررات خودمان را تشکیل می‌دهیم و نهادها را شکل می‌دهیم این‌ها بر اساس مدل مرکز و حاشیه است که شکل می‌گیرد.

طبیعی است که در کل دوران حضور باید بگوییم دولت به معنای قدرت سیاسی برای ائمه علیهم السلام نداریم. اگر کسی قرار باشد ولایت و امامت و سرپرستی را بر محور قدرت سیاسی به معنای دولت سیاسی معنا کند باید بگوییم هیچ‌گونه ولایت سیاسی نداریم. سؤال اصلی ما در تاریخ تشیع این است که آن چیزی که در تاریخ انبیاء و اهل بیت علیهم السلام می‌بینیم از فعالیت و نفوذ اجتماعی و بخصوص شکل‌گیری جامعه شیعه در متن جامعه اسلامی و تمایزش و نظام حاکم بر آن، آیا می‌تواند به‌عنوان یک نظام اجتماعی هماهنگ از آن یاد شود که بر محوریت ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام مناسبات اجتماعی به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که این جامعه از جامعه به‌ظاهر سیاسی مرکزی جدا می‌شود و تمام قوانین و قواعد رهبری اجتماعی را با خودش دارد.

ادعای ما این است که اگر شاخص جامعه بر اساس این مدل تعریف بشود و این را به‌عنوان نظریه درست در تحلیل اجتماعی بدانیم می‌توانیم تاریخ تشیع را به‌گونه‌ای تحلیل کنیم که نشان بدهیم که واقعاً جامعه شیعه از نقطه آغاز که بحث سقیفه و بعد امامت امام علی علیه‌السلام تا دوران غیبت، کاملاً مشخصه‌ها و شاخص‌های یک جامعه را از خودش بروز می‌دهد و می‌توانیم نشان بدهیم که اهل بیت علیهم السلام پس از عاشورا و با یأس از همراهی جامعه اسلامی با خودشان یک دولت و جامعه به معنای دقیق کلمه برای جامعه شیعه شکل بدهند. ما می‌خواهیم بگوییم امام سجاد علیه‌السلام با رفتارها و مناسباتی که ایجاد می‌کنند همین شکل از جامعه را پایه‌گذاری می‌کنند. جامعه‌ای که بر محور ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرد. در جلسه آینده نشان می‌دهم که آن ارزش‌های پایه‌ای که امام سجاد علیه‌السلام در آن ایجاد کردند و محوریت این ارتباط جامعه شیعه را بر آن اساس شکل دادند چیست؟ باید در یک تحلیل نشان بدهیم که وقتی امام سجاد علیه‌السلام این عناصر را شکل می‌دهند در تقابل با ارزش‌های کلی



حاکم بر نظام سیاسی آن زمان است و جامعه شیعه بر اساس این ارزش‌های مرکزی است که هم با اقتدار امام علیه‌السلام پیوند می‌خورد یعنی مشروعیت اعمال قدرت امام سجاد علیه‌السلام را می‌پذیرد و جامعه نخبگانی که بر محور ولایت شکل می‌گیرد توسط این ارزش‌ها تقویت می‌شود و هم نشان بدهیم مناسبات و شبکه اجتماعی که به تدریج از ابتدای دوران امام سجاد علیه‌السلام در اطراف امام شکل می‌گیرد همین منطق را تقویت می‌کند؛ یعنی اگر بخواهیم بگوییم این نظریه درست است باید نشان بدهیم رفتار فرهنگی امام علیه‌السلام بر محور شکل‌گیری این ارزش‌ها و توسعه آن‌ها در شبکه مناسبات شیعه است. به لحاظ اقتصادی مناسباتی که امام برقرار می‌کنند مبتنی بر این ارزش‌ها است یعنی ائمه علیهم‌السلام یک نظام روابط اقتصادی برای جامعه ترسیم می‌کنند. در بحث بعد وقتی مسأله خمس مطرح می‌شود که در این دوره هنوز برای جامعه شیعه مطرح نیست خمس به‌عنوان یک عنصر حیات‌بخش و ایجاد یک مناسبات فعال اقتصادی در درون جامعه است. قبل از این که خمس رسمیت پیدا کند باید ببینیم امام سجاد علیه‌السلام با کدام ابزار اقتصادی سعی می‌کنند این مناسبات را شکل بدهند.

این که ما در مسأله براءت و ولایت امام سجاد علیه‌السلام تأکید می‌کنند و بعداً در ادبیات اهل‌بیت علیهم‌السلام گفته می‌شود که رکن اساسی دین براءت و ولایت است هل الدین الا الحب و البغض؟ می‌گوییم این یکی از عناصر و ارکان بریدن پیوندهای اجتماعی جامعه شیعه از جامعه سیاسی خط خلافت با مسأله براءت است و ایجاد پیوند درونی میان جامعه شیعه بر محور ولایت است؛ که ولایت در اقتدار نخبگانی است که از طریق ارزش‌های مرکزی تبعیت می‌شود.

ادبیاتی که ائمه علیهم السلام ایجاد می کنند و نظام رفتاری که شکل می دهند و نوع تعاملی که با نخبگان رقیب می کنند و نوع تعاملی که با بدنه درونی این جامعه انجام می دهند همه نشانه‌ها و اماره‌های شکل دادن به یک جامعه را نشان می‌دهد و بر این اساس رفتار امام سجاد علیه السلام زیر پرتو طرح شکل‌گیری جامعه شیعه کاملاً متفاوت می‌شود.

بعداً در مورد ارزش‌های مرکزی صحبت خواهیم کرد ولی چون بحث ما تاریخ تفکر است به عناصر دیگر آن می‌پردازم؛ مثلاً مسأله اقتصادی؛ سراسر زندگی امام سجاد علیه السلام مملو از کمک به دیگران است. در زندگی امام این مسأله بسیار بارز است. همه نیز نقل کرده‌اند؛ یعنی هرکسی زندگانی امام را حتی اهل سنت نقل کرده است یکی از محورهای اصلی‌اش مسأله مالی حضرت است.

یک عبارتی را ابن عساکر نقل می‌کند که ابوالمنهال است که قبلاً از او یاد کردیم و گفتیم از افراد مرتبط با امام است و در تشییش نمی‌توانیم زیاد بحث کنیم زیرا اطلاعات تاریخی نداریم ولی می‌دانیم بسیار نزدیک به امام بوده است؛ هم مورد اعتماد امام بوده است و هم به ایشان علاقه زیاد داشته است. او می‌گوید: «قال و رأیت علی بن الحسین و له شعر طویل» علی بن الحسین را دیدم درحالی که موهایش

بلند شده بود «فقال الی من ینهب الناس» مردم به کجا می‌روند؟ گرایش مردم به سمت چه کسانی است؟ «قلت ینهبون هاهنا» مردم این بر و آن بر می‌روند و به افراد مختلفی مراجعه می‌کنند «قل لهم

یحییونی الی و کان یطعمهم التمر» به ابوالمنهال که با جامعه مدینه آن زمان مرتبط بود و با بزرگان آن شهر ارتباط داشت فرمودند: به مردم بگو سراغ من بیایند. از جمله بعد می‌فهمیم که نیاز اقتصادی وجود دارد و مردم برای معاش روزانه‌شان به دنبال دیگران می‌روند. می‌فرماید ما نیاز اقتصادی آن‌ها را به طرف

می‌کنیم. در تراجم به‌وفور دیده می‌شود که حضرت می‌فرمایند: «سمعت السفیان يقول كان علي بن

الحسين يجعل معه جرابا فيه خبز فيتصدق به» همیشه حضرت همراهشان گیره‌ای بود که داخلش

نان بود و هرکسی را می‌دیدند با آن صدقه می‌دادند.

در جای دیگری دارد که: «عن ابو حمزه ان علي بن الحسين كان يحمل الخبز بالليل على ظهره يبتقى

به المساكين في زمره الليل» یا «كان علي بن الحسين يتبخل» ظاهرا امام سجاد علیه‌السلام به‌ظاهر

صدقه نمی‌داد «فلما مات وجدوه يعول مئة اهل بيت بالمدينة» وقتی حضرت فوت کردند معلوم شد که

صد خانواده را از نظر اقتصادی سرپرستی می‌کردند.

ابن عساکر نقل می‌کند: در مورد امام باقر علیه‌السلام می‌گوید: «ان ابا علي بن الحسين قاسم الله ماله

مرتین» دو بار در تمام عمرش تمام اموالش را صدقه داد.

به‌طور فراوان نقل شده است که نشان می‌دهد امام سجاد علیه‌السلام در ارتباط اقتصادی با جامعه نقش

دارد. یک تعبیری از خود حضرت نقل شده است: «ساده الناس في الدنيا الاسخياء وفي الاخرة اهل

الدين و اهل الفضل و اهل الفهم» کسی که می‌خواهد در دنیا آقایی کند یکی از محورهای آن به سخاوت

و پرداخت مالی و تأمین اقتصادی است.

## ❖ ارتباط با موالی

این مسأله کاملاً در زندگی امام سجاد علیه‌السلام برجسته است. حضرت عبد می‌خریدند آزاد می‌کردند. در برخی از همین نقل‌ها هست که حضرت عبدی را آزاد کردند که عبدالله بن جعفر حاضر بود برای او ده هزار درهم بدهد. به بهانه‌های اندکی کنیز و بندگان را آزاد می‌کرد. تلاطف با موالی داشتند. میدانید در زمان بنی‌امیه جو عمومی حاکم جو عربی عجمی بود. این بنایی است که خلیفه دوم پس پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت که طبقه موالی و غیر عرب با عرب ممتاز شوند. امام علیه‌السلام از نظر ارزش‌های اجتماعی یکی از کارهایشان این است که این رابطه را می‌برند. حضرت رد می‌شوند می‌بینند یک عده‌ای از موالی نشسته‌اند و غذا می‌خورند و حضرت سر سفره آن‌ها می‌نشینند.

یکی از کنیزهای خودشان را آزاد کردند و با او ازدواج کردند. این کار آن‌چنان موجی ایجاد کرد که عبدالملک نامه نوشت که شما کار بسیار زشتی انجام دادید که یک شریف عربی با کنیز خودش ازدواج کند. حضرت فرمودند من که بالاتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نیستم. حضرت صفیه را آزاد کرد و با او ازدواج کرد. یعنی این کار خودش شکستن ارزش‌های حاکم بر خط خلافت و جایگزینی ارزش‌های متناسب است.

در ادامه می‌بینیم که جریان بدنه اجتماعی که با امام سجاد علیه‌السلام پیوند می‌خورد از موالی هستند؛ یعنی یارگیری از بدنه اجتماعی برای ایجاد آن شبکه‌ای که قرار است این ارزش‌های مرکزی را بپذیرد و اقتدار امام را قبول کند.

**سؤال:** در جامعه سازی لازم است که این کار آگاهانه باشد یا غیرآگاهانه نیز به نتیجه مطلوب می‌رسد؟

ممکن است هدف امام از آزادسازی بندگان جامعه سازی نبوده است.

**پاسخ:** آیا می‌شود بگوییم امام سجاد علیه‌السلام در سرپرستی شیعیان و هدایت و همراه کردن آن‌ها و

جداسازی از خط خلافتی که منشأ جدایی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است بی‌تفاوت هستند؟

می‌خواهم بگویم که دو تحلیل است. امام سجاد علیه‌السلام در خانه نشسته‌اند و برای آخرت خودشان

کار خیر می‌کنند. این‌یک نگاه است. اثری هم ایجاد کرده است و عده‌ای نیز شیعه شدند و بعد نیز

به‌صورت اتفاقی یک جامعه‌ای اطراف ایشان را گرفته است.

نگاه دیگر مخالف نگاه اول است. اولاً جایگاه شخصیتی حضرت را باید در نظر بگیریم. ایشان فرزند چه

کسانی است؟ فرزند امام علی علیه‌السلام است و در کنار ایشان محمد بن حنفیه است که ادعای رهبری

جامعه شیعی دارد؛ یعنی این ادعای رهبری شیعی را نمی‌توانید از شخصیت کسی مانند امام سجاد

علیه‌السلام جدا کنید. البته این کار با اخلاص در صدقه دادن منافاتی ندارد.

اتفاقاً در بحث ارزش‌ها عرض می‌کنم که یکی از پایه‌های جداسازی ارزش‌ها همین روی گرداندن از

دنیاگرایی خط خلافت و توجه به معنویت‌گرایی است. خداگرایی و اخلاص جزو ارزش‌های مرکزی است

که امام را امام می‌کند و جامعه شیعه را تابع امام می‌کند. اصلاً امامت یک محورش همین است که

الگوی خدایی موجود در جامعه است.

اما می‌خواهم بگویم شما نمی‌توانید امام سجاد علیه‌السلام که ادعای امامت و ولایت دارد و فرزند این خاندان است و می‌بینیم عملاً در جامعه چنین چیزی اتفاق می‌افتد و تک‌تک رفتارهای ایشان معنا دارد آن‌وقت بگوییم که حضرت توجه ندارند که چنین اتفاقی می‌افتد.

رفتار یک رهبری اجتماعی را از ایشان اصطیاد می‌کنیم نه رفتار یک فقیه در گوشه مدینه. همه نکته حرف ما همین است. دقیقاً بین این دو می‌خواهیم تمییز بدهیم. می‌خواهیم بگوییم کسانی تحلیلشان از امام سجاد علیه‌السلام یک فرد است ولی ما زندگی یک امام را بررسی و تحلیل می‌کنیم. امامی که جریان‌ش به خط تند افراطی سیاسی و یا به خط غلو می‌رود و نگران آن‌ها است.

بزرگان مدینه به دلیل مشکلاتی که بنی‌امیه در آنجا ایجاد کرده بود و امیران او اذیت می‌کردند از مدینه بیرون رفتند. هرکدام از این‌ها درجایی مستقر شدند.

وقتی عبدالله بن عباس فوت کرد به فرزندش وصیت کرد که به امام سجاد علیه‌السلام بگوید از مدینه بیرون برو و آن‌هایی عافیت‌طلبی کردند که بیرون رفتند و برای خودشان مخفی گاهی درست کردند ولی امام سجاد علیه‌السلام می‌ماند و با مردم تعامل می‌کند.

کیسانی‌ها در این دوره تاریخی هیچ حرکت سیاسی نکردند. مخفی شدند و به اعتبار این که حق وصایت را دادیم یک گروه سیاسی را درست کردند و هر زمانی که ابوهاشم و عبدالله و حسن مورد فشار قرار می‌گرفتند پناهگاهشان امام سجاد علیه‌السلام بود. نه توانستند نیرو پروری کنند نه حلقه‌ای از مرتبطين را دور خودشان جمع کردند. دیدید که آخر جریان کیسانیه این است که ما به بنی‌العباس وصیت را می‌سپاریم و به کنار می‌رویم.

تحلیل ما از تاریخ ائمه علیهم‌السلام نگاه پسینی است. ما اتفاقاً شیعه امامیه بر محور اهل بیت را در دوران امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام می‌بینیم. چگونه شد که دو شخصیت مانند محمد بن حنفیه و امام سجاد علیه‌السلام است و به هر مقیاس دنیوی که نگاه کنید تمام شرایط رهبری برای محمد بن حنفیه برتر از امام سجاد علیه‌السلام است. ولی چطور می‌شود که جریان محمد بن حنفیه به شکست می‌انجامد و هیچ تحرکی نمی‌کند و در آخر نیز طعمه جریان غلو می‌شود و انحرافی می‌شود و هیچ اثر ماندگاری ایجاد نمی‌کند. ولی چگونه است که علی بن الحسین علیه‌السلام بیست و چند ساله که هیچ یار و یآوری ندارد و کسی ایشان را نمی‌شناسد و همه فکر می‌کنند امام حسین علیه‌السلام یک علی بیشتر نداشت و او هم در کربلا به شهادت رسید. چطور می‌شود که این شخصیت به نقطه‌ای می‌رسد که دوست و دشمن می‌گویند مقام رهبری اجتماعی بالامنزاع دارد و چطور می‌شود که همین بازمانده در اختیار امام باقر علیه‌السلام قرار می‌گرفت و آن نهضت فرهنگی و اجتماعی رخ می‌دهد. ما این را می‌بینیم و نگاه پسینی می‌کنیم.

اگر این را فرآیندی ببینیم و جامعه و اجتماع را حادثه و معجزه نبینیم و بگوییم هر حرکت اجتماعی یک بستر تاریخی دارد. نقطه صفر شروع می‌شود و تحول پیدا می‌کند. نوع مدیریت و نوع نگاه و حرکت است که نشان می‌دهد که چه می‌شود؟ نقطه دوران امام سجاد علیه‌السلام به دلیل فشار سیاسی و فرهنگی، پاره‌ای از اطلاعات ما تحت تأثیر این فشارها از بین رفته است.

هر مورخی باید بر اساس اطلاعات موجود نظریه‌ای را در پیش بگذارد که به قول امروزی‌ها بهترین تبیین باشد. بهترین تبیین را از مجموعه این گزارش‌ها این می‌دانیم که امام سجاد علیه‌السلام خودش را در جایگاه رهبری اجتماعی شیعه می‌داند نه صرفاً یک فقیه و یک کنشگر اجتماعی و در این جایگاه

رهبری اجتماعی به تدریج عناصر را به گونه‌ای گرد می‌آورد که بتواند به آن نتیجه بینجامد. ما می‌خواهیم گزارش‌ها و پدیده‌های تاریخی را در این نظریه نشان بدهیم.

موارد نقض نظریه‌های بعدی بیشتر است و قابل قبول نیست. این نظریه بهترین تبیین را دارد ارائه می‌کند. از کمترین قسمت آن شروع کردم که مناسبات اقتصادی است و می‌خواهم بگویم مناسبات فرهنگی امام در همین محور قابل طرح است و مناسبات علمی را مطرح خواهیم کرد. تا به ارزش‌های مرکزی برسیم. در ارزش‌های مرکزی می‌خواهیم نشان بدهیم که پایه اصلی اندیشه تشیع آن چیزی که بعداً در دوران امام صادق علیه‌السلام به عنوان مذهب یا گروه جعفری نامیده شد تمام ارزش‌های مرکزی‌اش در سخن و سیره و رفتار و کردار امام سجاد علیه‌السلام دیده می‌شود.